

«أخبرنا جماعة ، عن أبي عبد الله الحسين بن عليّ بن سفيان البزوفريّ ، عن عليّ بن سنان الموصليّ العدل ، عن عليّ بن الحسين ، عن أحمد بن محمد بن خليل ، عن جعفر بن أحمد المصريّ ، عن عمّه الحسن بن عليّ ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد ، عن أبيه الحسين الزّكيّ الشهيد ، عن أبيه أمير المؤمنين (ع) قال : قال رسول الله (ص) في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعليّ (ع) يا أبا الحسن احضر صحيفةً ودواة ، فأَمَلَا رسول الله (ص) وصيته حتّى انتهى إلى هذا الموضع فقال : يا عليّ سیکون بعدی اثنا عشر اماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدیاً ، فأنت يا عليّ أوّل الاثنی عشر الإمام . سَمَّاكَ الله تعالى في سمائه عليّاً المرتضى و أمير المؤمنين والصّدیق الاکبر والفاروق الاعظم والمأمون والمهدی ، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غیرک ، يا عليّ أنت وصيّي على اهل بيتي حيّهم وميتهم ، وعلى نسائي فمن تثبتها لقيتني غداً ، ومن طلقها فأنا برئ منها ، لم ترني ولم أرها في عرصه القيامة ، وأنت خليفتي على أمتي من بعدی ، فاذا حضرتك الوفاة فسلّمها الى ابني الحسن البرّ الوصول ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابني الحسين الشهيد الزّكيّ المقتول ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه سيّد العابدين ذی الثغفات عليّ ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه محمد الباقر ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه جعفر الصّادق فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه موسى الكاظم ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه عليّ الرضا ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه محمد الثّقفة التقی ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه عليّ النّاصح ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه الحسن الفاضل ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد ، فذلك اثنا عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدیاً ، فاذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه أوّل المقرّيين . له ثلاثة اسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد و الاسم الثالث المهدیّ هو اول المؤمنين . »

این حدیث نیز از نظر سند ضعیف () است . زیرا علیّ بن سنان الموصليّ العدل () در طریق حدیث است ، که او مجهول می باشد . درباره برخی از راویان دیگر این حدیث هم جای اشکال است . از نظر دلالت آشکارا دلالت می کند که بعد از پیامبر اکرم (ص) دوازده امام معصوم می آیند . اولین آن ها امیرالمؤمنین (ع) و آخرین آن ها امام زمان (عج) است . بعد از وفات امام زمان (عج) دوازده نفر آدم هدایت یافته (مهدی) می آیند که اولین آن ها ، بنا بر تعبیر روایت (اوّل مقرّيين) ، فرزند امام زمان خواهد بود . وی دارای سه نام خواهد بود . یکی احمد (هم نام پیامبر (ص) ، دیگری عبدالله (نام پدر پیامبر (ص)) و سومی مهدیّ است .

این حدیث با حدیث قبلی از نظر انتساب مهدیین تعارض دارد . زیرا حدیث شیخ صدوق بر این مسأله تأکید دارد که آن ها از شیعیان اند ، که ظاهر آن این است که از خود اهل بیت و اولاد آن ها نیستند . در حالی که حدیث کتاب الغیبه بر این معنی صراحت دارد که اولین آن ها فرزند امام زمان است ، ولی در هر حال ، دو حدیث بر این معنی دلالت می کنند ، که این دوازده نفر بعد از شهادت امام زمان خواهند آمد نه قبل از او ! پس هیچ ارتباطی با مدّعیان زمان ما ندارند .

حدیث وصیت، ابزار مهم احمدالحسن برای اثبات خود + پاسخ (مدعی درغین یمانی)

در کنار ادله واهی احمد و انصار وی پیرامون استخاره و خواب دیده می شود که وی دلیلی مختص خود را حسب زعم خود در کتب شیعه یافته است و سند این روایت نیز طبق گفته ی وی صحیح است.

احمد بصری طی نامه ای که به شیعیان نوشته است اصلی ترین و بزرگ ترین دلیل خود مبنی بر صحت دعوی خود را بیان کرده است و آن عبارت است از حدیث وصیت!

بحسب همین حدیث که در آن سخن از دوازده مهدی بعد از دوازده امام بمیان آمده است احمد بصری اسم سایت خود را سایت مهدیون نام نهاده است و ادعای وصیت کرده است و گفته است آن مهدی اول و امام سیزدهم مذکور در این روایت منظور خود اوست! حدیث وصیت وی می نویسد:

لقد بشرکم بی جدی رسول الله (ص) و ذکرنی فی وصیته باسمی و صفتی ، ووصلت لکم هذه الوصیة بسند صحیح و ذکرها علماء الشيعة فی کتبهم .

همانا جد من رسول الله بشارت مرا داده است و من را در وصیت خود با اسم و ویژگی ام ذکر کرده و این وصیت « بسند صحیح » بدست شما رسیده است و علماء شیعه در کتبشان ذکر کرده اند.

سپس وی روایت مد نظر خود را ذکر می کند:

أخبرنا جماعة ، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري ، عن علي بن سنان الموصلي العدل ، عن علي بن الحسين ، عن أحمد بن محمد بن الخليل ، عن جعفر بن أحمد المصري ، عن عمه الحسن بن علي ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد ، عن أبيه الباقر ، عن أبيه ذي الثفئات سيد العابدين ،

عن أبيه الحسين الزكي الشهيد ، عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام قال: ((قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم – في الليلة التي كانت فيها وفاته – لعلی علیه السلام: یا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة. فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: یا علی إنه سيكون بعدی اثنا عشر إماما ومن بعدهم اثنا عشر مهديا ، فأنت یا علی أول الاثني عشر إماما سماك الله تعالى في سمائه: عليا المرتضى، وأمير المؤمنين، والصدیق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لاحد غيرك. یا علی أنت وصی علی أهل بيتي حيهـم وميتهم، وعلی نسائي: فمن ثبتها لقيتني غدا، ومن طلقها فأنا برئ منها، لم ترني ولم أرها في عرصه القيامة، وأنت خليفتي علی امتي من بعدی. فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني سيد العابدين ذي الثفئات علی، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقة التقی، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد المستحفظ من آل محمد عليهم السلام. فذلك اثنا عشر إماما، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا، (فإذا حضرته الوفاة) فليسلمها إلى ابني أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمی واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين از امير المومنين عليه السلام روایت است که فرمود:

پیغمبر در همان شبی که از دنیا رفتند دستور دادند که کاغذ و دواتی بیاورند. پس شروع به نوشتن « وصیت خود کرد تا به اینجا رسید و فرمود: ای علی بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ ای علی تو اولین امام از آن ائمه دوازدهگانه هستی که خداوند در آسمانش تو را بچندین نام نامگذاری کرده است: مرتضی؛ امیر المومنین؛ صدیق اکبر؛ فاروق اعظم؛ المأمون؛ المهدي پس هیچ یک از این اسامی شایسته شخصی غیر از تو نیست.

ای علی تو وصی من بر اهل بیت من هستی و بر زنان من چه مرده و چه زنده؛ پس هر آنکه را که نگه داری به دیدار من آید و هر آنکه را که طلاق دهی از آنان من نیز از وی بریء هستم. نه آن زن مرا در قیامت خواهد دید و نه من وی را!

ای علی تو خلیفه من در امت من هستی ، هر گاه وفات رسید ، خلافت را به پسر من حسن نیکوکار وصول واگذار کن ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسر من حسین شهید زکی مقتول واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ذي الثفئات واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا واگذار کند ، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد ثقه تقی

واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد (ص) واگذار کند، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می باشند. هر گاه وفات محمد مهدی رسید آن را به پسرش اول مقریین واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آن عبد الله و احمد است، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است. احمد بن اسماعیل این روایت را اصلی ترین و بزرگترین دلیل وی بر امامت خود و مهدویت خود می داند و بهمین جهت نیز بعد ذکر این روایت می نویسد:

وهذا هو الإنذار الأخير لكم من الله ومن الإمام المهدي (ع) وما بعده إلا آية العذاب والخزي في هذه الحياة الدنيا، وفي الآخرة جهنم يصلونها وبئس المهاد لمن لم يلتحق بهذه الدعوة.

و این آخرین هشدار از طرف خدا و امام مهدی علیه السلام است ولی دیگر از ورای آن نشانه های عذاب است و خواری در این دنیا و جهنم در آخرت برای هر کسی که به این دعوت ملحق نشده است!

وی بعد از این سخن، برای منکرین امامت خود دو حکم را صادر می کند:

وأعلن بأسم الإمام محمد بن الحسن المهدي (ع) أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة ويعلن البيعة لوصي الإمام المهدي (ع) بعد ١٣ رجب ١٤٢٥ هـ ق فهو:

١- خارج من ولاية علي بن أبي طالب (ع) وهو بهذا إلى جهنم وبئس الورد المورد و كل أعماله العبادية باطلة جملة وتفصيلا فلا حج ولا صلاة ولا صوم ولا زكاة بلا ولاية.

٢- أن رسول الله محمد بن عبد الله (ص) بريء من كل من ينتسب إليه ولم يدخل في هذه الدعوة

هم اکنون من به اسم امام محمد بن حسن المهدي علیه السلام اعلان می کنم که هر کسی که به این دعوت ایمان نیاورد و اعلان بیعت با وصی امام مهدی نکند، از تاریخ ١٣ رجب سال ١٤٢٥ قمری به بعد:

١- او خارج از ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده و جایگاهش جهنم است و تمامی اعمال عبادی اش بلااستثناء باطل بوده و دیگر نه حجتی و نه نمازی و نه روزه ای و نه زکاتی برای وی بدون ولایت_منظور ولایت احمد بصری_باقی نخواهد ماند!

٢- بلاشک نبی اکرم (ص) نیز از هر کسی که خود را به وی منتسب می کند_خود را مسلمان می داند_ولی به این دعوت لبیک نگفته اعلان بیعت نمی کند بزار و بریء است!

متن این سخنان در سایت خود احمد الکاطع تحت عنوان بیان البرائة موجود است.

با توجه به این سخن دیده می شود که قطعا پشتوانه ی اینچنین اتمام حجتی قوی ترین و راسخ ترین نظریه و دلیل احمد بصری می باشد در مجاب کردن شیعیان.

بررسی تطبیقی حدیث وصیت

سند روایت

با توجه به این که احمد بصری طی ادعای عجیب گفته است سند روایت صحیح است این کلام وی را مبنای کار قرار داده و بحث خواهیم کرد که آیا سند صحیح است یا نه!

سند صحیح طبق سخن علامه عبد الهادی الفضلی در اصول الحدیث و نیز سخن شهید ثانی بزرگوار در کتاب البدایة فی علم الدراية و نیز در الوجيزة فی علم الدراية از برای مرحوم بهبهانی و مقباس الهدایة علامه مامقانی و بزرگان دیگر، یعنی:

حدیثی که تمامی روات آن ١- شیعی امامی ٢- عادل ٣- ضابط (دقیق در روایات) بوده باشد.

علامه عبد الهادی الفضلی می نویسد:

الحديث الصحيح هو المسند الذي تتامت فيه سلسلة السند من آخر راو له حتى المعصوم الذي صدر منه الحديث ، مع اشتراط أن يكون كل واحد من الرواة في جميع أجيال الرواية إماميا عادلا ضابطا في حفظه للحديث ونقله له .

حديث صحيح همان حديث مسند است که سلسله سند آن در نهايت به معصوم می رسد که صاحب حديث است ولی با این شرط که تمامی روات از این شروط برخوردار باشند که: شیعی امامی و عادل و ضابط در حفظ و نقل حديث بوده باشند.

با توجه به این سخن، در سند این روایت غوطه خورده و تحقیق می کنیم که آیا حقیقتا سند روایت همانطور که احمد ادعا کرده است صحيح است یا نه!

طبق تفحصی که خود این حقیر و همچنین سایر افرادی که در ارتباط با این فرقه گمراه هستند بر سند این روایت داشته اند همگی شاهد بوده ایم که سند این روایت جزو ضعیف ترین اسناد روایی می باشد.

أخبرنا جماعة ، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري ، عن علي بن سنان الموصلي العدل ، عن علي بن الحسين ، عن أحمد بن محمد بن الخليل ، عن جعفر بن أحمد المصري ، عن عمه الحسن بن علي ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق در این روایت بغیر از جماعة و ابی عبد الله البزوفري هیچ یک از روات نه شیعی بودنشان و نه حافظ و ضابط بودنشان ثابت نیست چون اصلا در کتب رجالی ذکر نشده اند!

۱- علی بن سنان الموصلي العدل: این روای کسی است که هیچ توثیقه ای از برای وی وجود ندارد.

عجیب که پیروان احمد از سر عجز و بی جوابی می گویند که آن لقب: « العدل » که بر اسم علی بن سنان گره خورده است نشان گر آن است که وی ثقه و شیعه است!

ما چندین و چند جواب برای این اطروحه ضعیف مطرح کرده ایم که با سکوت یاران احمد مواجه شده است:

۱- گفتیم که از اساس ویژگی سند صحيح این است که تمامی روات آن عادل و ضابط و شیعه امامی بوده باشند در حالی که لقب: العدل صرفا می تواند عادل بودن وی را و با غرض نظر از برخی موارد شیعه بودن وی را ثابت کند ولی از کجا می توان مطمئن شد که وی ضابط در روایت نیز بوده است؟

ضبط و حفظ روایت ربطی به صادق و عادل بودن راوی ندارد بلکه به میزان دقت وی و عدم فراموش کاری وی برمی گردد که هیچ اشاره ای به این مطلب نشده است!

۲- از اساس این لقب العدل را خود اهل تسنن به این روای داده اند! فلذا رابطی به شیعیان ندارد.

علامه خوئی در معجم رجال خویش که جامع همه کتب رجالی می باشد نظریه نهایی در مورد این شخص را صادر کرده و می نویسد:

كان يوصف بها بعض علماء العامة ، فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة

علی بن سنان را علمای عامه لقب(عدل) دادند! پس اصلا بعید نیست که همین علی بن سنان هم از مخالفین باشد!

با توجه به این قضیه اصلا دیده می شود که طبق نظر امام خوئی رحمه الله، علی بن سنان موصلی از اهل تسنن بوده است و از اساس شیعه نبوده است که بخواهیم اثبات کنیم آیا عادل ضابط هست یا نه!

یعنی حتی همین دلیلی که خود انصار ارائه داده اند سندی بر کذب سخن احمد و اشتباه وی در تصحيح سند بوده زیرا وقتی حدیثی از یک اهل تسنن که حتی اگر ثقه باشد روایت شود سند روایت از صحت به وثاقت نزول می کند.

علامه عبد الهادی الفضلی در این باره می نویسد:

الموثق: وهو ما دخل في طريقه من ليس يامامى، ولكنه منصوص على توثقه بين الأصحاب

حديث موثق: آن حدیثی که در سند آن شخصی غیر امامی وجود داشته باشد هر چند که اصحاب الحدیث وی را توثیق کرده باشند! فلذا حتی اگر بفرض محال اینگونه تصور کنیم که علی بن سنان را علمای شیعی توثیق کرده اند (در حالی که یک سخن دال بر وثاقت وی یافت نشده است) باز هم سند روایت صحیح نیست و موثق هست زیرا تأکید بر عامی المذهب بودن وی شده که از اساس ادعای احمد را باطل می کند.

۳- حتی خود همین لقب «العدل» لقبی نیست که بتوان با آن حکم به عدالت یا وثاقت یک روای داد.

علامه خوئی در ترجمه الفقیه الدارمی العدل می نویسد:

الفقیه الدارمی العدل: لا یبعد أن الرجل من العامة، وأن کلمه من ألقابه، وهذه کلمه تطلق على الكتاب فی القضاء والحکومات، فیقال: کاتب العدل الفقیه الدارمی العدل: هیچ بعید نیست که این شخص از عامه (اهل تسنن) باشد و این کلمه (العدل) از القاب وی باشد. و این لقب به عریضه نویس های دادگستری اطلاق می شده است و می گفتند: نویسنده عدل.

حال واقعا می توان گفت که علی بن سنان الموصلی العدل یک شخص ثقه و امامی شیعی است؟

عجیب تر که برخی از اینها می گویند چونکه شیخ علی النمازی گفته است علی بن سنان الموصلی ذی روایه شریفه است یعنی روایات خوبی دارد، پس قطعاً او ثقه شیعی دوازده امامی است!

حقیقتاً وقتی چنین ادلاتی از اینچنین اشخاص دیده می شود بهتر و بیشتر پی به استبعاد اینان از عقل و علاقه وافرشان بر فتنه انگیزی برده می شود.

پاسخ اول از جهت علم الحدیث:

این که شخصی روایات خوب ذکر کند در علم الحدیث و خاصه رجال با عنوان صالح الحدیث یا نقی الحدیث یاد می شود.

این عنوان نیز عنوان توثیق علیاً نیست و سند روایت را از صحیح به حسن تنزل می دهد زیرا راوی ممدوح است ولی وثاقت و عدالت حدی اعلی وی و حتی مذهبش معلوم نیست.

عبد الهادی فضلی در کتاب اصول الحدیث شصت و شش اصطلاح برای افراد موثق ذکر کرده است که در احدی از آنها اشاره به صالح الحدیث یا شریف الروایه بودن نشده است!

همچنین بعد از این شصت و شش اسم دوازده اصطلاح را از برای تعدیل و تقویت راوی ذکر می کند

که باز هم این لفظ در میان آنها نیست!

بلکه بعد از ذکر الفاظ توثیق و اتمام آنها در قسمت ذکر الفاظ مدح و تحسین، لقب نقی الحدیث را ذکر می کند که دلالت بر مدح راوی دارد و راوی ممدوح نیز قطعاً با راوی موثق شیعی دوازده امامی در گوناگونی بوده و باز هم مبطل سخن احمد الکاطع در تصحیح روایت می باشد.

همچنین الشیخ ابو الفضل المازندرانی بعد از ذکر الفاظ توثیق و اتمام آنها اینچنین می نویسد:

صالح الحدیث، مشکور، خیر، فاضل، خاص، ممدوح، زاهد، عالم، صالح، قریب الأمر، مشکون

إلی روايته؛ فالأقوی عدم الاكتفاء بها؛ لأنها أعم من المطلوب. نعم، یفید المدح، فیلحق حدیثه بالحسن.

الفاظی مثل: صالح الحدیث؛ مورد احترام؛ نیکوکار؛ فاضل؛ خاص؛ ممدوح؛ زاهد؛ عالم؛ صالح؛ قریب الأمر؛ آرامش یافته بروایت او (یعنی روایاتش شریفه و مقبوله مذهب باشد؛ دقیقاً همان سخن شیخ نمازی در مورد یک روایت علی بن سنان موصلی)، پس بهتر است که به این الفاظ اکتفاء

نشود چون اینها عمومیت بیشتری نسبت به آنچه که ما می خواهیم دارند!

بله این الفاظ افاده مدح و تعریف از راوی کرده و صرفاً حدیث را حدیث حسن می کند!

پاسخ دوم از جهت مصداق:

در کنار مجموعه مطالبی که گفته شد، آیا واقعا صرفا می توان ذی روایه شریفه بودن یا صالح الحديث بودن و احادیث خوب داشتن و روایات خوب را ذکر کردن دلیل بر وثاقت دانست؟

محمد بن اسماعیل البخاری که تقریبا همه علمای اعلام شیعی و عرفای بروایات و رجال می دانند که یک نوع کینه ی خفته در وجود وی نسبت به احادیث فضائل اهل بیت بوده است در کتاب خود باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه دارد! حال آیا چون بخاری در آن باب روایات شریفه ای مثل حدیث منزلت را ذکر کرده است پس ثقه است؟ محمد البخاری در صحیح خود بارها حدیث رأیه را ذکر کرده است و افتخار روایت اینچنین ماجرای بزرگی را دارد ولی در عین حال از صحابه ای که شیعه امام علی علیه السلام بودند فقط و فقط چون که شیعه بوده اند روایت نقل نمی کرد! محمد بن نعیم الضبی قال: سمعت أبا عبد الله بن الأخرم الحافظ و سئل لم ترك البخاری حدیث أبی الطفیل عامر بن واثله؟ قال: لأنه كان یفرط فی التشیع محمد الضبی می گوید: از اباعبد الله الأخرم الحافظ شنیدم که وقتی از او پرسیده شد: چرا بخاری حدیث زیرا ابوطفیل صحابی رضی الله عنه را ذکر نکرده است؟ اینچنین جواب داد زیرا ابو طفیل در شیعه گری افراط می کرد.

حال می توان اینچنین شخصی را چون ذی روایه شریفه است توثیق کنیم؟ حتی خود ابن تیمیة لعین که دشمنی وی با أمير المومنین علیه السلام شهره آفاق است، حدیث منزلت را در چندین و چند کتاب خود ذکر کرده و این حدیث را صحیح دانسته است! فلذا بصرف اینکه علی بن سنان روایات خوبی دارد اصلا و ابدا نمی توان وثاقت و تشیع وی را تأیید کرد. قبل تر نیز اشاره کردیم که این شخص را علمای عامه حسب کلام علامه خوئی لقب العدل داده بودند و علامه نیز اعتقاد داشتند که به احتمال ممکن خود علی بن سنان از اهل تسنن باشد فلذا بهیچ عنوان نمی توان از این سخن شیخ نمازی سوء استفاده کرده و وثاقت و تشیع و امامی بودن وی را ثابت کرد. حتی خود شیخ نمازی نیز بعد از ذکر اینکه وی روایت شریفی نقل کرده است می گوید: تفید حسنه و کماله: حسن و کمال وی ثابت می شود! یعنی خود شیخ نمازی هم هیچ حرفی از وثاقت یا تشیع یا عدالت یا ضبط روایت وی نمی زند.

۲- علی بن الحسین: شخصی که علی بن سنان این روایت را از وی نقل کرده است علی بن حسین نام دارد که اصلا نمیدانیم کیست! زیرا دهها راوی به این اسم و در طبقات مشابه وی وجود دارد که سیلی از افراد مورد اعتماد و یا ضعیف و کذاب و... در میان آنها وجود دارد. تنها راه شناخت وی روش شیخ و تلمیذی یا همان الروای و المروی عنه است که تا بحال نه از جانب انصار احمد و نه از طرف شیعه هیچ استنادی در این باب پیدا نشده است.

وقتی از انصار احمد بصری می پرسیم چرا علی بن حسین که هیچ کس نمی داند کیست را توثیق کرده و حکم بر تشیع و وثاقت وی می دهید می گویند: زیرا وی پدر شیخ صدوق است. و به این سخن میرزا حسین نوری استناد می کنند: إن الموجود فی کتب الأحادیث والرجال التعبير عن والد الصدوق بقولهم: علی بن الحسین، أو علی بن بابویه آنچکه در کتب احادیث و رجال از پدر شیخ صدوق تعبیر می شود: علی بن حسین یا علی بن بابویه القمی است. در حالی که اساسا اینها با یک تدلیسی خواسته اند یک فهم سقیم و غلط را از سخن شیخ نوری بدست آورند. شیخ نوری در خانمه مستدرک شبهه ای را مطرح می کند که شخصی گفته است:

« نویسنده کتاب فقه الرضاء، علی بن موسی است که وی همان پدر شیخ صدوق است »

سپس در رد این سخن می گوید که اصلا اسم پدر شیخ صدوق علی بن موسی نیست بلکه آنچه که در کتب احادیث برای وی نوشته می شود علی بن حسین یا علی بن بابویه است نه علی بن موسی!

یعنی صرفا اسم پدر شیخ صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه است و در کتب احادیث با لفظ علی بن حسین نوشته می شود نه علی بن موسی.

ولی کواطع از این سخن شیخ نوری یک قاعده علی الإطلاق ساخته اند که در هر جایی روایتی بیاید که علی بن حسین نوشته شود منظور پدر شیخ صدوق است که فقر علمی در این سخن و فهم مغرضانه و برداشت ناصحیح آنها از سخن شیخ نوری واضح و مبرهن است. درضمن خود شیخ طوسی علیه الرحمۃ بنص صریح این سخن را رد کرده است و شخصا فرموده است که تمامی روایاتی که من از پدر شیخ صدوق نقل می کنم فقط دو طریق أخذ دارد:

أخبرنا بجميع كتبه و رواياته الشيخ المفيد رحمه الله والحسين بن عبيد الله ، عن أبي جعفر ابن بابويه ، عن أبيه .
ما از تمامی کتب و روایات پدر شیخ صدوق به دو طریقه خبر دار شدیم:

۱- شیخ مفید رحمه الله از شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین) از پدر شیخ صدوق

۲- حسین بن عبيد الله از شیخ صدوق از پدر شیخ صدوق

ولی این در حالی است که سند شیخ طوسی تا علی بن حسین در این روایت اصلا و ابدا حتی در یک راوی هم باهم در تطابق نیست: ابوجعفر الطوسی أخبرنا جماعة ، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفیان البرزوفری ، عن علی بن سنان الموصلی العدل ، عن علی بن الحسين و این سندی ست بر کذب دعوی احمد و اشتباهات مهلک طرفداران وی و بی سوادی محض انصار احمد در ایتاء ادله برای ایمان به او و دعوتش.

۳- احمد بن محمد بن الخلیل

این راوی هم همانند سایر افراد بلکه کم فروغ تر از آنان است زیرا خود شیخ نمازی می گوید که احدی از علمای رجال وی را در کتب خود ذکر نکرده اند و این شخص در کتب تراث شیعه فقط سه حدیث مروی عنه دارد!
حتی خود ناظم العقیلی بزرگ نصیر احمد بصری هم به این قضیه اعتراف کرده می نویسد:

ولم يبق أحد من رواة الوصية لم يعلم تشيعه إلا أحمد بن محمد بن الخلیل

احدی از روات حدیث وصیت باقی نماند الا اینکه تشیع وی را اثبات کردیم جز احمد بن محمد بن الخلیل!

وقتی اثباتشان مثل اثبات تشیع علی بن حسین و علی بن سنان باشد می توان عمق فاجعه ای که در قضیه احمد بن محمد بن خلیل به جان خریده اند را فهمید.

۴- جعفر بن محمد المصری

این شخص هم هیچ توثیقیه ای در کتب شیعه ندارد و مهمل بوده و ذکر خیری از وی در مکتوبات نیست.

اما از عجایب روزگار این است که انصار احمد می گویند که چون ابو عبد الله الذهبي و ابن حجر العسقلانی (دو تن از بزرگان رجالی عامه) این شخص را رافضی لقب داده است پس قطعاً ثقه و شیعه است!.

ناظم العقیلی بزرگ نویسنده و حامی احمد بصری این سخن را بعنوان دلیل انصار احمد بصری بر وثاقت و تشیع جعفر المصری می آورد!

ولی آیا واقعا این سخن ارزش علمی دارد و چون ذهبی به وی رافضی گفته است پس وی حتما شیعه است؟!.

قطعاً جواب منفی است! زیرا که اقوال ذهبی یا غیر ذهبی اصلا و ابدا برای شیعه حجت نیست؛ خاصه که وی دشمنی خاصی با فضائل مولا علی علیه السلام و اهل بیت اطهارش داشته است.

ذهبی در ترجمه حاکم نیشابوری شافعی می نویسد:

عن محمد بن طاهر، أنه سأل شيخ الإسلام عبد الله بن محمد الأنصاري عن الحاكم فقال: الإمام في الحديث رافضی خبيث.

محمد بن طاهر از شیخ الإسلام ابو اسماعیل الأنصاری در مورد حاکم نیشابوری پرسید پس گفت: وی امام در حدیث بوده ولی یک رافضی خبیث است!

حال آیا انصار احمد البصری می توانند حاکم نیشابوری شافعی را شیعی خالص ثقه حکم داده و مجموعه روایاتی که در باره فضائل عمر و ابابکر در کتب این شخص هست را قبول کنند؟

حتی وقتی در ترجمه امام اهل سنت شافعی مذهب ها نیز تحقیق می کنیم می بینیم که ابن ندیم معتزلی در ترجمه وی در کتاب الفهرست می نویسد:

كان الشافعي شديدا في التشيع. شافعي از شیعیان سرسخت بوده است.

فلذا این استدلال احمد و یاران وی او هن من بیوت العنكبوت است.

باتوجه به این مطالب دیدیم که سند این روایت بشدت مغشوش و غیر قابل اعتماد است و دلایل مبرهنی بر عدم اعتماد به این روایت موجود است

شبهه: جالب که آنها در پاسخ به همه این ادلات سامیه در جواب می گویند: شیخ محدث نوری سند روایت را معتبر دانسته است!

جواب

ما در جواب می گوئیم که این سخن شیخ نوری در تضاد با هر آنچه از اعظم شیعه و اکابر شان گفته ایم است و یارای تقابل با مطالبی که از بزرگان ارائه دادیم را ندارد.

درضمن ما صرفا وارد اقوال علمای شیعه در رابطه با این روایت نشدیم، زیرا خواهان بحث علمی بودیم و الا ما هم می توانستیم در ابتدای کار سخن شیخ حر عاملی رحمه الله را بیاوریم که می گوید این روایت از اساس ساخته دست مخالفین است و ربطی به شیعه ندارد: و روی الشیخ فی کتاب " الغیة " - فی جملة الأحادیث التي رواها من طرق العامة.

فلذا بهترین روش بحث و پژوهش در ذات سند بود که طبق ادلاتی که مطرح کردیم این روایت ارزش استنادی آنچنانی ندارد.

نگرشی در متن روایت

با غض نظر از آنچه که در سند روایت گفتیم، حتی وقتی به متن روایت رجوع می کنیم متن آن را مضطرب و نیز دارای برداشت نا صحیح از جانب انصار احمد می بینیم.

در ابتدای روایت مذکوره، نبی اکرم می فرماید:

فأنت يا علي أول الاثني عشر إماما سماك الله تعالى في سمائه: عليا المرتضى ، وأمير المؤمنين ، والصدیق الأكبر ، والفاروق الأعظم ، والمأمون ، والمهدی ، فلا تصح هذه الأسماء لاحد غیرك .

ای علی تو اولین امام از آن ائمه دوازدهگانه هستی که خداوند در آسمان خود تو را بچندین نام نامگذاری کرده است: مرتضی؛ امیر المومنین؛ صدیق اکبر؛ فاروق اعظم؛ المأمون؛ المهدی پس هیچ یک از این اسامی شایسته شخصی غیر از تو نیست.

در اینجا نبی اکرم اسم « مهدی » را تمام و کمال مختص امیر المومنین علیه السلام کرده و اعلان می دارد که تنها کسی که این اسم برازنده وی است، علی بن ابی طالب است و احدی حق ندارد غیر از او این اسم را بر خود نهاد!

حال آنکه در ادامه روایت باز هم از همین اسم استفاده شده و سیزده مهدی دیگر نیز خلق می شوند!

ادلاتی که انصار احمد بصری در جواب این سخن طرح کرده اند ردیه های محکمی خورده است ولی همچنان رکود و تصلب در قبال جواب شیعه از طرف انصار احمد ادامه دارد.

در کنار این اضطراب در متن دیده می شود که برداشت صحیح از این سخن نیز نشده است.

زیرا در اواسط روایت نبی اکرم می فرماید که امام زمان علیه السلام وقتی حکم را از پدر خود می گیرند در آن زمانی که از دنیا بروند حکم را به فرزند خود اعطا می کنند.

فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد عليهم السلام. فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقرين.

حال آنکه انصار احمد قبل از شهادت امام زمان و حتی قبل از ظهور وی این وصیت را به نام احمد زده و داعی بیعت با وی شده اند. حتی حسب آنچه که از سخنان خود احمد بصری سند دادیم، ادعا کرده اند منکر ولایت احمد بصری منکر ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام است!

جالب تر اینکه وی داعی و هادی بسوی خود می باشد!

یعنی در دعوت این فرقه آنچنان دعوتی به قضیه مهدویت و تبعیت از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیست بلکه مجموعه ردود و نوشتارها علیه شیعه در اثبات ولایت احمد همبوشی بصری و امامت و یمانیت اوست.

مثل اینکه امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوت آنحضرت و الوهیت الهی و ولایت علی علیه السلام را رها کرده و مردم را به امامت خود دعوت کند و در آن زمان منکرین امامتش را جهنمی و کافر فتوی دهد! همچنین در برداشت روایت همانطور که اشاره کردیم یک غرض و اشتباه همراه با تعمدی دیده می شود که باید به آن تأکید کرد و آن اینکه از اساس این ویژگی هایی که نبی اکرم در این حدیث می فرماید:

له ثلاثة أسامي: اسم كإسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين همه ضمائر مذکوره در این قسمت بر می گردد به شخص امام زمان و نه اول المقرین در روایت.

یعنی بر خلاف ادعای احمد بصری، آن کسی که سه اسم دارد و آن مهدی و عبد الله و احمد است، خود امام زمان علیه السلام است ولی احمد بصری آن را مختص خود دانسته و نصی بر امامت خود می داند!

در حالی که شیخ طوسی در همین کتاب الغیبه در قسم علائم الظهور در صفحه ۴۵۴ می نویسد:

عن حذیفه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وذكر المهدي فقال: إنه يبايع بين الركن والمقام، اسمه أحمد و عبد الله والمهدي، فهذه أسماؤه ثلاثتها

حذیفه یمانی می گوید: از پیغمبر شنیدم که مهدی را ذکر کرد و فرمود:

همانا با مهدی بین رکن و مقام بیعت می شود و او سه اسم دارد: احمد و عبد الله و مهدی.

فلذا کل آنچه که احمد بصری از این روایت برداشته است برخلاف روایت نبی اکرم علیه و علی آله السلام است. زیرا وی سه اسم: احمد و عبد الله و مهدی را اساس کار خود قرار داده و خود را به هر ترتیبی با آن هماهنگ ساخته است، حال آنکه دیدیم از اساس این القاب مذکوره از برای امام زمان علیه السلام بوده و ربطی به اول المقرین در حدیث وصیت ندارد.

همچنین گفتنی ست که اساس فهم احمد همبوشی و انصار وی از این روایت ناصحیح می باشد. شیخ صدوق روایت می کند:

عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليهما السلام يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك عليه السلام أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً.

فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا.

از ابوبصیر روایت است: یا امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا من از پدرت شنیدم که گفت: بعد از قائم دوازده مهدی وجود خواهد داشت.

پس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فقط گفته است دوازده مهدی و نگفته است دوازده امام! ولی آنها صرفاً قومی از پیروان ما هستند که مردم را به موالات ما و معرفت حق ما دعوت می کنند.

یعنی حتی بفرض ثبوت روایت این دوازده نفر افرادی عادی ولی از شیعیان مطیع ائمه علیهم السلام هستند که نه از جانب خداوند امامتی دارند و نه ایمان به امامت آنها واجب است؛ در حالی که احمد البصری طبق این روایت منکرین امامت خود را منکر ولایت مرتضی علی علیه السلام فتوی می دهد و حکم جهنمی بودنشان را صادر می کند.

نظر علمای اعلام شیعه در رابطه با بعد از شهادت امام زمان علیه السلام

با توجه به این که احمد بصری امامت خود را قبل از شهادت امام زمان علیه السلام پیش خرید کرده و سند آن را حدیث وصیت قرار داده است بد نیست نظریه دعائم مذهب شیعه را در این باره بررسی کنیم:

شیخ مفید رضی الله عنه (متوفی ۴۱۳)

این بزرگوار می نویسد:

لیس بعد دولة القائم عليه السلام لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك ، ولم ترد به على القطع والثبات ، وأكثر

الروایات أنه لن يمضي مهدى هذه الأئمة عليه السلام إلا قبل القيامة بأربعين يوما يكون فيها الهرج

بعد از دولت قائم آل محمد علیه السلام برای هیچ کسی دولتی نخواهد بود. مگر اینکه روایتی آمده است مبنی بر قیام فرزند وی که آن هم اگر خدا بخواهد. ولی تابحال بطور قطعی ثابت نشده است!

اما بیشتر روایات اهل بیت دلالت بر این دارد که مهدی علیه السلام این امت را ترک نخواهد کرد جز اینکه چهل روز به قیامت باقی مانده باشد که این ایام هم ایام هرج و سردرگمیست.

علامه سید امین جبل عاملی هم در اعیان الشیعة این سخن شیخ مفید را نقل می کند.

علامه علی بن یونس البیاضی (متوفی ۸۷۷)

لیس بعد دولة القائم عليه السلام دولة واردة إلا في رواية شاذة من قيام أولاده من بعده

بعد از حکومت قائم هیچ حکومتی نخواهد بود جز حکومت ذکر شده در یک روایت شاذ (مخالف روایات متواتر و مشهور) که از برای فرزندان قائم بعد از وی خواهد بود.

علامه علی بن ابی الفتح الإربلی (متوفی ۶۹۳)

ولیس بعد دولة القائم عليه السلام لأحد دولة الا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك فلم يرد على القطع والبتات وأكثر الروایات انه

لن يمضي مهدى الأئمة عليه السلام الا قبل القيامة بأربعين يوما يكون فيها الهرج والمرج

بعد از دولت قائم آل محمد علیه السلام برای هیچ کسی دولتی نخواهد بود. مگر اینکه روایتی آمده است مبنی بر قیام فرزند وی که آن هم اگر خدا بخواهد. ولی تابحال بطور قطعی اثبات نشده است!

اما بیشتر روایات اهل بیت دلالت بر این دارد که مهدی علیه السلام این امت را ترک نخواهد کرد جز اینکه چهل روز به قیامت باقی مانده باشد که این ایام هم ایام هرج و سردرگمیست.

علامه محمد باقر المجلسی (متوفی ۱۱۱۱)

وی پس از ذکر روایت وصیتی که احمد به آن استناد کرده است، می نویسد:

هذه الأخبار مخالفة للمشهور : این اخبار مخالف مشهور است.

شبهه

عجیب که این جماعت مدعی اند بر خلاف بزرگانی که ذکر کردیم، سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة از وجود امامانی بعد از دوازده امام سخن گفته است و حکم به ایمان به آنها را داده است!

جواب

حقیقت مطلب بگونه ای دیگر است و آن اینکه در رسائل سید مرتضی از احوال پس از ظهور سوال می شود و شریف مرتضی بحسب سوال قسمی از حالاتی که بعد از ظهور می توان متصور شد را ذکر می کند.

حال سخن قائد الشیعه السید مرتضی علم الهدی رحمه الله علیه را بنظراره می نشینیم:

إنا لا نقطع على مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن عليهما السلام زوال التكليف ، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زمنا كثيرا ، ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة . ويجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين ومصالح أهله ، وليس يضرنا ذلك فيما سلكتنا من طرق الإمامة ، لأن الذي كلفنا إياه وتعبنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر ، ونبينه بيانا شافيا ، إذ هو موضع الخلاف والحاجة . ولا يخرجنا هذا القول عن التسمية بالاثني عشرية ، لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثني عشر إماما . وقد أثبتنا نحن ولا موافق لنا في هذا المذهب ، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا

ما مطمئن نیستیم که با ظهور صاحب الزمان علیه السلام تکلیف از همه زائل بگردد؛ بلکه جایز است که عالم بعد از صاحب الزمان علیه السلام نیز مدت مدیدی باقی بماند ولی در عین حال این ممکن نیست که زمین خالی از حجت الهی بوده باشد.

نیز جایز است تعدادی از ائمه بوده باشند که دین را حفظ کرده و مصالح اهل دنیا را حافظ باشند و این ضرری به مسلک تشیع و نظریه آن پیرامون امامت نمی زند. زیرا آنچه که ما برایمان تکلیف و واجب است و بایستی آن را قبول کرده و به آن تعبد داشته باشیم این است که عالم به امامت آن دوازده امام بوده باشیم و اگر خلافتی یا سوال باشد ما آن را بیان بسیار شافی تبیین می کنیم.

پس این سخن ما را از نام گذاری به دوازده امامی خارج نمی سازد زیرا که ما بر خلاف سایر فرق اثبات کرده ایم که امامان ما دوازده تن هستند و این لقب (دوازده امامی) نیز صرفا برای کسی استفاده می شود که این سخن را اثبات کرده باشد.

پس دیده می شود که اتفاقا این سخن شریف مرتضی سخنی در رد سخنان احمد الکاطع هست تا تأیید نظر وی!

احمد بصری ادعا دارد بر همه مسلمین تبعیت از وی واجب است و هر کسی منکر امامت و مهدویت احمد بصری همبوشی بشود منکر ولایت علی مرتضی شده و کل اعمال عبادی اش باطل و رسول الله امام الأنبياء محمد مصطفى علیه و علی آله الصلاة والسلام از او بیزار است. حال آنکه شریف مرتضی می فرماید بر هیچ کس واجب نیست که به امامان احتمالی بعد از امام دوازدهم ایمان بیاورند بلکه بر هر شیعه واجب است در قسم وجوب ایمان یا امامت صرفا به دوازده امام اکتفاء کند زیرا تنها اعتقاد به این تعداد از ائمه واجب است و این ردیه ایست کمر شکن از برای انصار احمد و نیز خود احمد همبوشی بصری.

همچنین شریف مرتضی رحمه الله در این سخن نگفته است: يجب أن يكون إثني عشر مهديا بعد إثني عشر امام: وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام واجب است، بلکه صرفا گفته است: ويجوز أن يكون بعده عدة أئمة: اجازه است بعد از صاحب الزمان تعدادی امام وجود داشته باشند.

و هر کسی می داند که بین واجب بودن و مجاز بودن فرق بسیار است و اجازه یعنی امکان وجود ولی وجوب یعنی حتمیت وقوع و شریف مرتضی رحمه الله وجوب را رد کرده و صرفا امکان را بیان می کند.

نیز باید توجه داشت که وی تحدید انجام نداده و تعداد معینی بر وجود امامان احتمالی بعد از قائم آل محمد معرفی نکرده است، حال آنکه روایت مورد استناد احمد دوازده امام را محدود می پندارد.

همچنین باید متوجه بود که این سخن سید مرتضی بیشتر در جهت اثبات رجعت هست تا اثبات مهدیون مورد زعم احمد بصری که ان شاء الله در قسمت آخر کتاب در مورد رجعت نیز سخن خواهیم گفت.

در کنار همه مطالب مذکوره در رابطه با سند و اقوال علماء، دیده می شود که اصلا این روایت نصی بر امامت وی نیست!

در این روایت نبی اکرم می فرماید:

فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كإسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين

پس امامت را تسلیم فرزند خودش اول المقربین می کند. از برای او سه اسم است: اسمی همانند اسم خودم و اسم پدرم و آن اسم عبد الله است و احمد واسم سوم یعنی مهدی و او اول المومنین است.

قبل تر نیز ذکر کردیم مراد از آنی که سه اسم دارد خود صاحب الزمان است و هیچ ذکر نامی از فرزند وی اول المقربین نشده است و نه اسم او و نه صفت بارز وی و نه مقامات وی و نه ویژگی های ائمه بعد از وی هیچ یک ذکر نشده است! حال احمد بصری به چه وجه تنصیصی و با چه دلیل قاطع از متن این روایت ادعا می کند همان اول المقربین مذکور در روایت احمد البصری هست و جز او نیست؟

یعنی هر کسی غیر از احمد همبوشی بصری نیز می تواند مدعی گردد که وی نیز فرزند امام زمان علیه السلام است و مراد از این مهدی اول بعد از دوازده امام خود اوست زیرا نسبت به آن مهدی اول و مقامات وی هیچ اشاره متقنی نشده است و حتی اگر اسم را هم در نظر بگیریم باز صحت قطعی نمی توان داد چون مدعیان دیگری نیز داعی این سخن خواهند شد که اسم آنان نیز احمد است و نسبشان به مهدی صاحب الزمان علیه السلام می رسد!

درضمن در این روایت نمی فرماید پس به فرزندی از ذریه و نسل خود اعطا می کند بلکه امامت را به فرزند خودش اعطا می کند (فلیسلمها إلی ابنه) حال آنکه احمد همبوشی بصری ادعا دارد فرزند نسل پنجم آنحضرت است!

مثل اینکه ادعا کنیم امیر المومنین وصیت کرده است که بدون در نظر گرفتن امامت حسنین و امام سجاد و باقر و صادق وی امامت را بعد از خود به امام موسی کاظم اعطا خواهد کرد!!

پاسخ به چند شبهه

۱- پیروان احمد بصری علی رغم ذکر همه ادلات باز هم پافشاری دارند بر این که این حدیث دال بر امامت اوست و شخص دیگری نمی تواند آن را ادعا کند!

زیرا تنها آنشخصی که صاحب وصایت است می تواند به این حدیث استناد کند و او طبعاً خود احمد الحسن است. زیرا این وصیت نبی اکرم عاصم از ظلال است و گمراهی در آن راه ندارد پس نمی توان مدعی شد شخص دروغینی مدعی آن شده مردم را از راه بدر کند زیرا این سخن ردیه ای است بر خداوند و رسول او!

جواب

این سخن پیروان احمد همبوشی صرفاً از روی عجز است زیرا خودشان می دانند که این روایت اصلاً و ابداً نصی بر احمد همبوشی بصری ندارد بلکه صرفاً اسم آن شخص احمد و عبد الله و مهدی معرفی شده است (که اثبات کردیم همین ها نیز منتسب به حضرت صاحب الزمان هست) که احمد هم خود را بعد از ادعای واهی خود به القاب مهدی و عبد الله مزین ساخته است!

چه بسیارند احمد هایی که حتی نسب به اهل بیت علیهم السلام می برند و می توانند ادعا کنند آنها احمد مذکور این روایت هستند زیرا هیچ شخص معینی در این فقره از روایت متصور نمی شود!

اما این سخن که تنها صاحب وصایت می تواند مدعی وصایت شود زیرا این وصیت عاصم من الظلال (محفوظ از گمراهی) است نیز سخنی باطل است.

آیا وصایت احمد همبوشی ارزشش بیشتر است و عصمت از ضلالتش مهم تر است یا الوهیت و ربانیت خداوند؟

چرا فرعون مدعی می شود: أنا ربکم الأعلى: من پروردگار عالی مرتبه شما هستم؟

آیا نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اعظم است و محفوظ یا وصایت احمد الکاطع؟

پس چرا غلام احمد قادیانی می گوید: مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد نص صریحی است بر نبوت وی؟!

قرآن کریم عاصم من الظلال است یا حدیث ضعیف السند شاذ مطعون فیه؟

چطور صراحت قرآن در ظهور حضرت پیغمبر علیه و علی آله السلام را دجالی چون غلام احمد القادیانی به نام خود ثبت می کند ولی احمد همبوشی نمی تواند چنین ادعائی در رابطه با یک حدیث ضعیف السند بکند؟

فلذا آنها با این سخنان گرچه می توانند افرادی ساده لوح و نادان را بفریبند حال آنکه در مجلس رندان خبری نیست که نیست!

شبهه دوم

پیروان احمد بصری می گویند: اگر شیعیان این روایت وصیت را تضعیف کنند در آن صورت اثبات کرده اند که نبی اکرم وصیت نکرده است و این یعنی آن بزرگوار اینچنین تکلیف شرعی مهمی را انجام نداده اند! زیرا روایتی غیر از حدیث وصیت مبنی بر (وصیت کردن نبی اکرم) موجود نیست.

جواب

این سخن نیز از دروغ های این جماعت است زیرا شیعه اعتقاد دارد نبی اکرم قطع یقین وصیت کرده است و روایات وصایت در کتب شیعه متواتر است.

علامه مجلسی در بحار الأنوار جلد ۲۲ بیش از چهل روایت در باب وصایای نبی اکرم ذکر می کند.

بعنوان مثال تعدادی از روایات مربوط به وصیت نبی اکرم علیه و علی آله السلام را ذکر می کنیم در حالی که در این وصایای نبی اکرم کوچکترین اشاره ای به مهدیون بعد از ائمه دوازده گانه نشده است.

روایت اول

در کتاب سلیم بن قیس وصیت نبی اکرم در شب وفاتش با ذکر جزئیات و بدون کوچکترین اشاره ای به قضیه مهدیون بعد از ائمه موجود است.

شخص شخیص أمير المومنین علی علیه السلام خطاب به برخی از اصحاب که ما بینشان طلحه نیز بود سخن از شب وفات نبی اکرم و قضیه قرطاس و دوات بمیان آورده و بعد از ذکر آن موارد اسف باری که با نوشتن وصیت نبی اکرم مخالفت شد و در نهایت اصحاب از خانه بیرون رفتند، می فرماید:

فإنکم لما خرجتم أخبرنی بذلک رسول الله صلی الله علیه وآله وبالذی أراد أن یکتب فیها وأن یشهد علیها العامة . فأخبره جبرائیل : (أن الله عز وجل قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة) ، ثم دعا بصحیفه فأملی علی ما أراد أن یکتب فی الکتف وأشهد علی ذلک ثلاثة رهط : سلمان وأبا ذر والمقداد ، وسمی من یكون من أئمة الهدی الذین أمر الله بطاعتهم إلى یوم القیامة . فسمانی أولهم ثم ابنی هذا - وأدنی بیده إلى الحسن - ثم الحسن ثم تسعة من ولد ابنی هذا - یعنی الحسین - .

کذلک کان یا أبا ذر وأنت یا مقداد ؟ فقاموا وقالوا : نشهد بذلک علی رسول الله صلی الله علیه وآله

پس شما وقتی خارج شدید، پیغمبر من را از آن وصیت و آن سخنانی که می خواستند بنویسند و عموم از آن مطلع گردند باخبرم کردند .

پس جبرئیل به نبی اکرم اینگونه خبر داد: أن الله عز وجل قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة: خداوند دانسته است که این امت دچار اختلاف و افتراق می گردد. سپس کاغذی خواست و تمامی مواردی که نبی اکرم می خواست نوشته شود را علی مکتوبه کرد و سه نفر نیز بر این واقعه شاهد بودند: سلمان و مقداد و ابوذر. پیغمبر آنهايي که امامان هدایت گر هستند و طاعتشان بر همه تا روز قیامت واجب

است را نام بردند: پس من را نام برد بعنوان اولین آنها؛ سپس این فرزندانم حسن و سپس حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین.

ای ابوذر و ای مقداد آیا چنین بود؟

پس برخواست و گفتند: ما بر این واقعه از نبی اکرم شهادت می دهیم.

جالب که در این روایت آن دسته از ائمه ای که بعد از نبی اکرم واجب الإطاعة هستند فقط و فقط ائمه دوازده گانه هستند و نه کم تر و نه بیشتر:

أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة . فسماني أولهم ثم ابني هذا وأدنى بيده إلى الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني هذا يعني الحسين

آنهايي که امامان هدايت گر هستند و خدا طاعتشان را بر همه تا روز قيامت واجب کرده است را نام بردند: پس من را نام برد بعنوان اولين آنها سپس اين فرزندان حسن و سپس حسين سپس نه نفر از فرزندان حسين.

روایت دوم

همچنين علامه مجلسی در بحار الأنوار قطعاتی از متن مکتوب وصیت را بدون کوچکترین اشاره ای به مهدیون بعد از ائمه ذکر می کند: قال علی بن ابی طالب (علیه السلام) : کان فی وصیة رسول الله (صلی الله علیه وآله) فی أولها : بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما عهد محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله) وأوصی به ، وأسنده بأمر الله إلى وصیه علی بن ابی طالب أمير المؤمنين ، وکان فی آخر الوصیة : شهد جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل علی ما أوصی به محمد (صلی الله علیه وآله) إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، و قبضه وصیه وضمانه علی ما فيها علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران (علیهما السلام) وعلی ما ضمن وأدی وصی عیسی بن مریم ، وعلی ما ضمن الأوصیاء قبلهم علی أن محمد أفضل النبیین ، وعلی افضل الوصیین ، وأوصی محمد وسلم إلى علی وأقر علی ، وقبض الوصیة علی ما أوصی به الأنبياء ، وسلم محمد الامر إلى علی بن ابی طالب وهذا أمر الله وطاعته ، وولاه الامر علی أن لا نبوة لعلی ولا لغيره بعد محمد ، وكفی بالله شهيدا امام علی علیه السلام فرمود: در وصیت رسول الله ابتدا چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم این عهدي است از جانب محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله و بر آنچه وصیت می کند و بنا بدستور الهی واگذار می کند بوصی خویش علی بن ابی طالب أمير المؤمنين. همچنین در آخر وصیت اینچنین است:

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه که محمد صلى الله عليه وآله به علی بن ابی طالب وصیت کرد شاهد بودند و اینکه وی را وصی خود گرفت و تضمین بر آن داد بحسب همان ضمانتی که یوشع بن نون برای موسی و ضمان وصی عیسی و بر ضمان اوصیاء قبل تر بر اینکه محمد صلى الله عليه وآله برترین انبیاء و علی علیه السلام برترین اوصیاء ست. و محمد وصیت کرده و أمر را تسلیم علی علیه السلام کرد و بر آن تقریر ورزید و وصیت را بحسب آنچه که انبیاء به آن وصیت می کنند گرفت و محمد صلى الله عليه وآله أمر را بعلی بن ابی طالب تسلیم و اعطا کرد و این دستور الهی و اطاعت از أمر اوست و بر این حسب که بعد از محمد صلى الله عليه وآله نبوتی برای هیچ کس نیست، ولایت امور را بعلی علیه السلام اعطا کرد.

روایت سوم

همچنين سيد رضی رحمه الله در کتاب خصائص الأئمة از امام کاظم از أمير المؤمنين مطالب مذکور در وصیت نبی کریم صلى الله عليه وآله در آخر عمر شریفش را ذکر می کند بدون کوچکترین اشاره ای به مدعی احمد همبوشی بصری

روایت چهارم

نیز در تفسیر فرات از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر در همان مرضی که توسط آن از دنیا رفتند با فاطمه نجوا کرده و وصایا و علومی از آینده را بوی بازگو کردند که باز هم اثری از مدعی احمد الکاطع نیست.

روایت پنجم

همچنين شيخ کلینی رحمه الله نیز در اصول کافی جلد اول صفحه ۲۸۱ متن کلی وصیت نامه را با جزئیات دقیق ذکر می کند ولی باز هم هیچ اثری از مهدیون دوازده گانه و مدعی احمد همبوشی بصری در آن نیست.

روایت ششم

همچنین مرحوم نعمانی در الغیة خود وصیت نبی اکرم را که در آن اسم تک تک ائمه ذکر شده است، وارد می سازد ولی در آن وصیت هیچ اشاره ای بمدعی احمد الکاطع نشده است!

در این روایت معاذ بن کثیر می گوید که من از امام صادق علیه السلام شنیدم که وصیت نبی اکرم در کتابی مختوم از آسمان نازل شد و در آن تک تک اسامی ائمه دوازده گانه موجود بود.

حتی عدد علی اثنا عشر اسما ، ثم سکت ، فقلت : ثم من ؟ فقال : حسبک.

تا اینکه دوازده اسم را نام برده سپس ساکت شد_ هیچ حرفی از مهدیون بعد از دوازده امام نشد_ پس گفتم بعد از این دوازده نفر چه کسی امام است؟

پس فرمود: همین تو را کفایت می کند.

فلذا دیده می شود وصیت نبی اکرم بغیر از آن حدیث وصیتی که احمد همبوشی بصری مدعی ست در جای جای کتب شیعه بدون ذکر کوچکترین نامی از دوازده مهدی بعد از دوازده امام ذکر شده است.

بلکه در متن وصیت تصریح شده است تنها و تنها دوازده امام بعد از نبی اکرم حائز مقام امامت هستند و تنها ولایت آنها واجب بوده و تنها آنان هستند که اطاعت از آنان حکم شرعیست.

فلذا این سخن احمد همبوشی که اگر حدیث وصیت مطلوب نظر کواطع را قبول نکنیم در این صورت باید معترف شویم که نبی اکرم وصیت نکرده است نیز سخنی دروغ است و ارزش علمی ندارد.

شبهه سوم

انصار احمد بصری می گویند: هر کسی که بدروغ ادعای امامت و وصایت کند خداوند عمرش را منقطع ساخته و وی را بسرعت از دنیا می برد زیرا از امام معصوم حدیث داریم که إن هذا الأمر لا یدعیه غیر صاحبه إلا بتر الله عمره : این امر را غیر از صاحب آن ادعا نمی کند مگر اینکه خداوند عمرش را می برد.

این روایت روایتیست مقبوله در کتاب الکافی و الوافی و سایر کتب.

حال چطور می توان مدعی کذب دعوی السید احمد الحسن شد در صورتی که وی هنوز زنده است و بعد از ادعای امامت از دنیا نرفت؟

جواب

در اینکه این روایت در کتب شریفه شیعه مثل کافی شریف و وافی کبیر آمده است شکی نیست، همانطور که در برداشت غلط انصار احمد کاطع از این روایت تردیدی نیست.

ما سه جواب را در رابطه با این مطلب عرضه می کنیم: الف- در این روایت امام معصوم علیه السلام هر کسی را که مدعی امامت گردد بنقصان عمر و سرشکسته شدن أجلش هشدار می دهد و نه مرگ فوری!

یعنی معنای بریده شدن عمر صرفا نقصی در عمر و زودتر از اجل مسمی مردن است و نه موت آنی.

همانگونه که وقتی امام سجاد علیه السلام باخبر شد از طرف محمد بن علی الحنفیه برادر مادری و پدری حضرت عباس علیه السلام ادعائی نچندان صحیح پیرامون امامت وی شده است به وی چنین فرمود:

فلا تتعرض لهذا ، فإنی أخاف علیک نقص العمر وتشت الحال

متعرض أمر امامت مشو؛ زیرا که من بر تو از جانب نقصان در عمر و پریشانی احوال نگرانم.

ب- ذکر کردیم که بودند چه بسیاری که در ممر اعصار ادعای امامت یا سفارت از جانب امام کردند و مرگ آنی و فوری بعد از ادعای خود نداشتند بلکه بعد از گذشت چندین و چند سال در اثر جنگ یا مشکل و بیماری و امثاله از دنیا رفته اند.

علی محمد باب لعین که ادعای بابیت کرد و سپس کارش به مهدویت و بالاتر کشید ابتدا در سال ۱۲۵۷ خود را بعنوان رکن رابع ۷۳ اعلان کرد که از اصول دین شیخیه کرمانی است ولی در سال ۱۲۶۶ در تبریز بامر امیرکبیر علیه الرحمۃ کشته شد.

یعنی وی نه سال پس از ادعای کذب خود زنده مانده بود و این ماجرا قطعی تاریخی برداشت غلط انصار احمد الکاطع و صداقت سخن اهل بیت علیهم السلام را ثابت می کند.

میرزا حسینعلی نوری بهاء الله که رب البهائیه است و قبرش را بنا بوصیتش قبله بهائیان قرار داده اند در سالهای ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ مجموعه دعاوی کذب خود را مبنی بر رکن رابع و من یظهره الله و جانشین علی محمد باب بودن تا دعوی مهدویت و نبوت و الوهیت را سامان بخشید و از سال ۱۲۸۵ تقریباً تحت الحفظ باقی ماند ولی در سال ۱۳۰۹ از دنیا رفت.

یعنی ادعای دروغ وی در باب امامت و نبوت و الوهیت قریب به بیست و پنج سال دوام داشت.

حال آیا باز هم انصار احمد الهمبوشی می توانند ادعا کنند که مدعی دروغین امامت پس از دعوی امامت دروغین فقط چند روز زنده می ماند و بعدتر می میرد؟

ج- اصلاً از کجا معلوم که احمد همبوشی بصری زنده است؟

چرا وی که تا چند وقت قبل هر چند ساعت یک بار، سخنرانی دیگری از وی در شبکه اجتماعی اینترنتی یوتیوب و یا سایت خود بارگذاری می شد دیگر خبری از وی نیست؟

چرا وقتی الشیخ المیاحی برخواسته و بپصره رفته اعلان مباهله با احمد همبوشی بصری را کرد، گفتند امام احمد الحسن عذر دارد و نمی تواند در مباهله حاضر گردد؟

چرا وقتی علمای شیعه برای مناظره با وی رفتند باز هم احمد بن اسماعیلی در کار نبود و انصار احمد از سر بیچارگی گفتند ما به امام احمد الحسن بلندگو وصل کرده ایم شما سواتان را پرسید ما بوی انتقال دهیم و او با بلندگو از سالتی دیگر جواب شما را خواهد داد؟! اتفاقاً نظر تعدادی از محققین همان است که یا احمد بصری تاکنون مرده است که دیگر آنچنان غوغایی نمی کند و دیگران نیز بر این ظن هستند که وی بمشکلی دچار گشته که او را از حالت طبیعی خارج کرده و شرایط را برای خروج دوباره وی علیه شیعیان غیر ممکن.

نتیجه: فلذا با توجه به همه مطالبی که عرض کردیم:

۱- سند روایتی که احمد همبوشی بر آن تکیه دارد و اساس کار وی است بشدت مغشوش و ضعیف است.

۲- در آن روایت هیچ و هیچ تصریحی بر امامت احمد بن اسماعیل بصری نشده است و دلیلی بر امامت وی از این حدیث که بزرگترین دلیل وی بر امامتش است دیده نمی شود.

۳- جمهور علمای اعلام شیعه و دعائم مذهب علیه این اعتقاد که بعد از ائمه دوازده گانه قطعاً مهدیون دوازده گانه ای نیز هستند جهه گرفته و آن را رد کرده اند و بعضاً نیز گفته اند هیچ دلیلی بر وجوب ایمان بآنها نیست

۴- در متن روایت وصیت ناهمگونی واضطراب دیده می شود که حدیث را مضطرب کرده و مختلف فیه می کند.

۵- روایات وصیت پیغمبر بآسانید متواتره و معتبره در کتب دیگر بدون کوچکترین اشاره بامامت مهدیون بعد از دوازده امام ذکر شده است.

۶- شبهاتی که در پی بی جوابی نسبت به اصل حدیث وصیت ذکر می کنند شبهاتی پوچ است که جواب های شیعیان در رابطه با آنها همچنان با سکوت یاران احمد همبوشی همراه بوده است.